

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته، قابلیت جریان استصحاب در بحث از مدخلیت قصد امتثال بررسی شد، جایی که مکلف عملی را بدون قصد امر انجام داده و در تحقق امتثال و سقوط تکلیف دچار شک شده است. محقق اصفهانی (قدس سره) نخستین فقیهی است که به‌طور صریح، جریان استصحاب وجوب در این فرض را تحلیل می‌نماید. او معتقد است که استصحاب وجوب، نه خود امر، جاری است و از طریق آن می‌توان کشف‌انی کرد که غرض شارع با صرف ذات فعل حاصل نمی‌شود، چراکه بقای وجوب نشانه‌ی عدم تحقق غرض است. بنابراین، اگر وجوب استصحاب شود، عقل حکم به لزوم امتثال مجدد (این بار با قصد امر) می‌کند. با این حال، محقق اصفهانی خود در ادامه به نقد این تحلیل پرداخته و سه فرض برای استصحاب مطرح می‌نماید: (۱) اثبات شرعی بودن قصد امر از راه استصحاب، (۲) اثبات دخالت واقعی قصد امر در غرض، (۳) استناد عقل به استصحاب برای لزوم احتیاط در امتثال. وی با استدلال دقیق اصولی نشان می‌دهد که هر سه فرض از اساس ناتمام‌اند؛ چراکه یا به اصل مثبت می‌انجامد، یا مبتنی بر کشف از طریق تعبد هستند، در حالی که چنین کشفی فقط در فرض بقای واقعی ممکن است، نه در بقای تعبدی. تحلیل نهایی ایشان روشن می‌سازد که عقل فقط در جایی حکم به لزوم تحصیل غرض می‌کند که آن غرض از راه حجت اثبات شده باشد، وگرنه در فرض استصحاب صرفاً یک حکم تعبدی و جعلی باقی می‌ماند که توان کشف‌انی ندارد. در نتیجه، جریان استصحاب در این مقام، فاقد ثمره‌ی اصولی قابل اعتنا خواهد بود.

جریان استصحاب در بحث قصد قربت

بحث در جریان استصحاب در مسأله شک در مدخلیت قصد امتثال است؛ جایی که پس از شک در این‌که آیا قصد قربت معتبر است یا خیر، سوال این است که آیا استصحاب جاری می‌شود یا نه؟ در این زمینه، ظاهراً محقق اصفهانی اولین کسی است که به این مسأله پرداخته‌اند و گویی برخی دیگر نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند. اما نکته‌ای که در تفسیر عبارت مرحوم محقق اصفهانی وجود دارد، مشکل‌ساز است. آنچه از عبارت ایشان برمی‌آید این است که اگر بخواهیم استصحاب وجوب معلوم را جاری کنیم، باید بگوییم که قبل از عمل، یک وجوب مسلم وجود داشته است. حالا که عمل را بدون قصد امر انجام داده‌ایم، آیا این وجوب باقی مانده است یا خیر؟ در این جا استصحاب می‌کنیم بقاء الوجوب را. محقق اصفهانی نیز فرمودند که این استصحاب از لحاظ اصولی مانعی ندارد و از طریق آن کشف می‌شود که قصد امر در غرض مولا دخالت دارد. [1]

قبلاً توضیح دادیم که باید دقت کنیم: با استصحاب نمی‌خواهیم بگوییم که قصد امر در غرض دخالت دارد تا این مسأله به اصل مثبت تبدیل شود. بلکه استصحاب به‌طور خاص بقاء الوجوب را ثابت می‌کند. به عبارت دیگر، همان‌طور که وقتی در مورد حکم عقلی لزوم امتثال صحبت می‌کنیم، شما می‌گویید فلان عمل واجب بوده و حالا شک دارید که آیا هنوز واجب است یا نه؟ در این صورت، استصحاب وجوب می‌کنید و سپس می‌گویید «یجب الامتثال» که این به معنای حکم عقلی مسلم است. اما این بدان معنا نیست که استصحاب حکم عقلی را اثبات می‌کند. بلکه استصحاب موضوع را اثبات می‌کند و این موضوع خود تبدیل به موضوعی برای حکم عقلی می‌شود. یکی از احکام عقلی نیز کشف از بقاء الغرض است، به این معنا که هنوز غرض محقق نشده است.

بررسی عبارتی از محقق اصفهانی

در ادامه، گفته شد که از عبارت محقق اصفهانی استفاده می‌شود که اگر کسی بخواهد استصحاب بقاء الامر را جاری کند، این کار غیر معقول است. دلیل این مسأله آن است که ما یقین داریم امر با تمامی حدود و قیودش انجام شده و اکنون منتفی است. پس از آن که تکلیف مکلف به روشنی معلوم شده، اگر کسی عملی را انجام دهد، یقین داریم که امر منتفی شده است. بنابراین، استصحاب بقاء الامر از اساس غیر معقول به نظر می‌رسد.

برخی از آقایان که بین مطالب این دوره و دوره قبل مقایسه کرده‌اند، گفته‌اند که در دوره قبل عبارت اصفهانی را به شکلی متفاوت معنا کرده‌ایم. در این دوره این عبارت را به این نحو تفسیر کردیم که «و إلا فبقاء شخص الأمر مع إتيان متعلقه بحدوده و قیوده غیر معقول» به این معنا بود که اگر استصحاب وجوب را جاری نکنیم و استصحاب بقاء الامر را اعمال کنیم، چنین کاری از نظر منطقی درست نیست. اما در دوره گذشته عبارت را به این شکل فهمیده‌ایم که «و إلا» به معنای این است که وافی به غرض نباشد و این غرض از طریق استصحاب کشف نمی‌شود.

با این حال، به نظر می‌رسد که این برداشت اشتباه است. عبارت محقق اصفهانی به گونه‌ای نیست که بخواهیم بگوییم اگر «وافی به غرض نباشد»، باید بین این شرط و جزاء رابطه‌ای برقرار کنیم. بنابراین، اگر بگوییم «و إلا» به معنای این است که «و إن لم يكن المستصحب الوجوب المعلوم»، بلکه مستصحب خود امر باشد، این امر هیچ فایده‌ای ندارد. به این ترتیب، با وجود این که در دوره قبل این عبارت را به شکل دیگری معنا کرده‌ایم، به نظر می‌رسد که برداشت جدید دقیق‌تر و صحیح‌تر است.

نکته دیگری که در آن دوره مطرح کردیم [2] این بود که در آنجا وقتی به نظر محقق اصفهانی اشکال وارد شد یا به عبارتی که از قول ایشان نقل کرده بودیم، در پاسخ گفتیم که در اینجا دو مسأله وجود دارد و ما دو یقین داریم: یکی یقین به امر و دیگری یقین به غرض. بعد از انجام عمل، یقین به امر قطعاً از بین می‌رود و تنها در مورد غرض شک داریم که آیا غرض باقی است یا خیر؟ در این صورت، استصحاب می‌کنیم بقاء الغرض را. این توضیحی بود که خودمان برای بحث مطرح کردیم. البته در کلام محقق اصفهانی به‌طور صریح، چیزی به نام استصحاب بقاء الغرض وجود ندارد. اما به‌طور غیرمستقیم و در خلال بحث‌ها، خواستیم این نکته را برای روشن‌تر شدن کلام ایشان مطرح کنیم.

تقریر کلام محقق اصفهانی از کتاب «تحقیق الأصول»

تمسک به استصحاب و رد آن از جانب محقق اصفهانی در کلمات استاد معظم ما دام ظلّه در کتاب «تحقیق الاصول» نیز آمده است. ایشان می‌فرماید:

و قد أورد عليه المحقق الأصفهاني [3]: بعدم جريانه، لكونه بلا أثر شرعي، لأنّ استصحاب الوجوب لإثبات وجوب قصد الامتثال أصل مثبت، لأنّ قصد الامتثال ليس من الآثار الشرعية لبقاء الوجوب، نعم هو من آثاره العقلية.

و إنْ أريد من إجراء الاستصحاب إثبات دخل قصد الامتثال في الغرض من الوجوب، ففيه: إن الدخول في الغرض و عدمه من الأمور الواقعيّة، و ليس أمراً مجعولاً من قبل الشارع كي يثبت بالتعبّد الشرعي.

و إنْ أريد من الاستصحاب إثبات موضوع حكم العقل بلزوم الطاعة، بمعنى أنه إذا ثبت الوجوب بقاءً حكم العقل بلزوم الإطاعة كي يحصل غرض المولى من الأمر، ففيه: إن استصحاب بقاء الوجوب لا يثبت موضوع حكم العقل بلزوم تحصيل الغرض، لأن المفروض عدم قيام الحجّة على غرضه من جهة التعبدية.

فظهر سقوط هذا الاستصحاب بجميع الوجوه. [4]

بیان استصحاب به این صورت است که قبلاً وجوبی مسلم بوده و اکنون شک داریم که آیا هنوز آن وجوب باقی است یا نه؟ در این صورت استصحاب می‌کنیم بقاء الوجوب را. بعد از آن، مرحوم اصفهانی به این استصحاب اشکال کرده‌اند و در این زمینه می‌فرمایند که استصحاب الوجوب برای اثبات وجوب قصد امتثال، اصل مثبت است و به همین دلیل جریان ندارد. البته، بر اساس آنچه در این کتاب آمده، صحت این نقل‌ها بستگی به نظر مقرر محترم دارد، اما نکته‌ای که بسیار جلب توجه می‌کند این است که محقق اصفهانی اصلاً بحث اصل مثبت را در مورد استصحاب بقاء وجوب مطرح نکرده‌اند. این نکته باعث تعجب است، چرا که به‌طور واضح در کلام ایشان این مسئله ذکر نشده است.

محقق اصفهانی در بحث استصحاب بقاء الوجوب می‌فرمایند که هیچ مانعی وجود ندارد. اما زمانی که به بقاء الامر می‌رسند، ابتدا می‌گویند که این مسأله غیر معقول است و بعد در توضیح بیشتر می‌فرمایند که شما وقتی می‌خواهید امر را استصحاب کنید تا بگویید که قصد الامر از دید شرعی معتبر است، این بحث در صورتی به درد می‌خورد که بین تعبد به امر و تعبد به قصد الامر ملازمه‌ای وجود داشته باشد. در حالی که چنین ملازمه‌ای نیست. اگر شما امر را استصحاب می‌کنید تا بگویید که قصد الامر در غرض واقعی مولا دخیل است، این نیز صحیح نیست؛ زیرا عالم اغراض امور واقعی هستند و ربطی به امر شرعی ندارند، بنابراین در اینجا استصحاب به اصل مثبت تبدیل می‌شود. از طرفی، اگر شما امر را استصحاب می‌کنید تا موضوعی برای حکم عقلی ایجاد کنید، یعنی بگویید که «استصحاب می‌کنیم امر را تا بگوییم که عقل حکم به لزوم استیفای غرض می‌کند»، در این صورت نیز دو اشکال وارد است که پیش از این به تفصیل توضیح داده‌ایم. بنابراین، ایشان دو نوع استصحاب دارند: یکی استصحاب بقاء الوجوب و دیگری استصحاب بقاء الامر. عبارت «و التحقيق» در کلام مرحوم اصفهانی به جایی مربوط می‌شود که قصد داریم مستصحب را بقاء الامر قرار دهیم.

نقد و بررسی اشکالات مطرح‌شده بر کلام محقق اصفهانی

نسبت به آنچه در کتاب تحقیق الاصول آمده، اولاً بیان محقق اصفهانی به‌طور دقیق مطرح نشده است. نکته عجیب این است که آنچه محقق اصفهانی خود در سطر اول می‌فرمایند و ادعان دارند که نسبت به استصحاب وجوب، «لا مانع منه»، در کتاب تحقیق الاصول به‌عنوان اشکال بر کلام ایشان آورده شده است. ایشان می‌فرماید:

نقد الإشکال

قال الاستاذ دام بقاء: إن ما ذكره المحقق المذكور في الإيراد على الاستصحاب إنما يتم لو أريد ترتيب أثر شرعي على الاستصحاب، و لكن المستصحب فيما نحن فيه هو نفسه حكم شرعي، و باستصحابه يثبت الموضوع للحكم العقلي، لأنّ المستصحب هو «الوجوب»، و إذا ثبت بقاء تمّ اشتغال الذمة، و العقل يحكم بضرورة العمل لفراغها، و لا شك في عدم اختصاص حكم العقل بلزوم الخروج عن عهدة التكليف بالوجوب الواقعي، بل يشمل الوجوب التعبدي الثابت بالاستصحاب أيضاً ... [5]

ایشان می‌فرمایند که این اشکال محقق اصفهانی تنها در جایی درست است که بخواهیم برای استصحاب یک اثر شرعی ترتیب دهیم، در حالی که در اینجا مستصحب خود حکم شرعی است و با استصحاب آن، موضوع برای حکم عقلی اثبات می‌شود. زیرا مستصحب همان وجوب است و اگر وجوب ثابت بماند، اشتغال ذمه نیز باقی است. در این صورت، عقل حکم می‌کند که باید برای رفع اشتغال ذمه اقدام به انجام عمل شود. لکن به نظر می‌رسد آنچه محقق اصفهانی در سطر اول فرموده‌اند که «لا مانع منه» به‌طور کامل با این نقل مغایرت دارد. لازم به ذکر است که باید به اصل مطالب استاد معظم ما نیز مراجعه کرد و ممکن است نقل صحیحی از کلمات ایشان صورت نگرفته باشد.

پس از این، نکته‌ای که عجیب‌تر به نظر می‌رسد، آن است که همان مطلبی که محقق اصفهانی در سطر آخر خود بیان کرده‌اند، در کتاب تحقیق الاصول به‌عنوان «الاشکال الحق» مطرح شده است. ایشان می‌فرمایند:

الاشكال الحق

بل الحق في الإشكال - و الذي غفل عنه المحقق الأصفهاني - هو عدم مقتضي للاستصحاب فيما نحن فيه، و ذلك: لأن الوجوب إنما ينتزع من الأمر و الحكم، فإن كان أمر كان الوجوب و إلا فلا، و هنا لا يوجد أمر، إذ الأمر الشخصي المتعلق بالصلاة التي هي عبارة عن الأجزاء قد سقط بالإتيان بالأجزاء، فلا تبقى داعية للأمر، إذ الأمر لا يدعو إلا إلى متعلقه، فإذا تحقق سقط الأمر، فهو غير موجود حتى يستصحب. [6]

ایشان معتقد است اشکال اصلی که محقق اصفهانی از آن غفلت کرده‌اند، عدم وجود مقتضی برای استصحاب در این مسأله است. در نهایت، به نظر قاصر ما، باید در مواجهه با کلمات بزرگان احتیاط کرد و بلافاصله نظر خود را بر این قرار ندهیم که ایشان اشتباه کرده‌اند. ممکن است در این زمینه یا ما اشتباه فهمیده باشیم یا این که اشتباه در نوشته‌ها رخ داده باشد. به هر حال، چنین مطالبی با عبارات محقق اصفهانی سازگاری ندارد و نیاز به دقت بیشتر در تحلیل دارد.

نقد استصحاب بقاء الغرض و اصاله الاشتغال

در دوره پیشین، ما مطرح کردیم که محقق اصفهانی استصحاب را به‌طور مطلق قبول ندارند و برای تقویت کلام ایشان، دو نکته بیان کردیم. اولین نکته این بود که گفتیم استصحاب بقاء الغرض از اساس معنا ندارد. زیرا بقاء الغرض نه حکم شرعی است و نه موضوعی برای حکم شرعی. به عبارت دیگر، نمی‌توانیم بگوییم که مستصحب در اینجا بقاء الغرض است. به این معنا که قبل از عمل، مولا یک غرض داشته و اکنون بعد از عمل شک داریم که آیا آن غرض باقی است یا نه؟ در این صورت، نمی‌توانیم استصحاب بقاء الغرض را جاری کنیم، زیرا بقاء الغرض نه حکم شرعی است و نه موضوع برای حکم شرعی.

نکته دوم این بود که سوال کردیم: با این استصحاب که مطرح می‌کنید، چه چیزی را می‌خواهید اثبات کنید؟ آیا می‌خواهید بگویید که ذمه هنوز مشغول است؟ آیا موضوع حکم عقل به اشتغال باقی است؟ به یاد داریم که آخوند خراسانی در ابتدای بحث بیان کرده‌اند که اصل عملی در اینجا اشتغال است. ایشان فرموده‌اند وقتی شک می‌کنیم که آیا قصد امر معتبر است یا نه، اصل عملی که باید به آن تکیه کنیم، اصاله الاشتغال است. چون نمی‌دانیم که آیا از عهده تکلیف خارج شده‌ایم یا نه، اصاله الاشتغال می‌گوید که باید دوباره عمل را انجام دهیم.

در اینجا، دیگر نیازی به جریان استصحاب نیست. چون خود اصاله الاشتغال به‌طور طبیعی می‌آید و اثر می‌گذارد، مگر اینکه بگوییم احتیاط یک اصل عقلی است و استصحاب دیگر از آن اصول عقلی به حساب نمی‌آید. در اینجا، ما می‌خواهیم بگوییم که اگر قرار است استصحاب را اعمال کنید، هدف شما چیست؟ آیا می‌خواهید بگویید که این موضوع برای حکم عقل و اشتغال ذمه باقی است؟ در حقیقت، این همان چیزی است که خود محقق خراسانی از ابتدا با اصاله الاشتغال بیان کرده‌اند. تفاوت تنها در این است که اصاله الاشتغال اصل عقلی است، در حالی که استصحاب به‌طور خاص یک اصل شرعی است. این تنها تفاوت این دو اصل است.

تحلیل نهایی در استصحاب بقاء امر و بقاء وجوب

در اینجا صحبت‌های پراکنده‌ای که پیرامون عبارت‌های مختلف مطرح شد، نهایتاً به این نکته می‌رسد که باید ذهن را از تمامی این تفکرات خالی کرده و بحث را حول سه محور اصلی تنظیم کنیم: وجوب، امر، و غرض. شروع می‌کنیم از غرض که در ابتدا باید گفت استصحاب آن نمی‌تواند جاری شود. زیرا غرض حالت یقینی سابق ندارد. مولا غرضی دارد، اما وجوب تحصیل الغرض قبل از عمل، حکمی ندارد که بگوییم «غرض هر چه که باشد باید استیفا شود»، حتی اگر ندانیم که غرض چیست. اصلاً چنین حالت یقینی‌ای سابقه ندارد که بخواهیم آن را استصحاب کنیم. بنابراین، استصحاب غرض نه ممکن است و نه معقول. اگر هم بخواهیم چنین استصحابی جاری کنیم، باید بگوییم که غرض نه حکم شرعی است و نه موضوع برای حکم شرعی، همان‌طور که در دوره قبل نیز گفته شد. لذا باید مسأله غرض را کنار بگذاریم.

حالا دو مسأله دیگر باقی می‌ماند: یکی وجوب و دیگری امر. مولا امر کرده است و این شخص عملی را بدون قصد امتثال انجام داده است. حالا شک داریم که آیا امر باقی است یا نه؟ در این جا می‌گوییم که امر با تمامی حدود و قیود آن انجام شده و یقین داریم که ساقط شده است، زیرا مفروض ما این است که در این امر اخذ قصد الامر ممکن نیست. اگر بگوییم که اخذ قصد الامر ممکن است، این جا باید بگوییم که ما یقین به امتثال امر با تمامی حدود و قیودش نداریم. در این صورت، جا برای استصحاب باقی می‌ماند، یعنی می‌توانیم بگوییم که امر هنوز باقی است.

بر اساس مبنای آخوند، امر با تمامی حدود و قیودش انجام شده و یقین به سقوط آن داریم، بنابراین دیگر جایی برای استصحاب باقی نمی‌ماند. اما بر اساس مبنای ما و کسانی که اخذ قصد الامر را ممکن می‌دانند، بحث کمی متفاوت است. در اینجا کسی عملی را بدون قصد الامر انجام داده و شک داریم که آیا امر باقی است یا نه. در این صورت، استصحاب بقاء الامر انجام می‌دهیم که امری تعبدی است. به این معنا که می‌گوییم این امر قبلاً بوده و موضوعی برای لزوم امتثال بوده و الآن هم باقی است. وقتی که باقی است، عقل می‌گوید باید عمل انجام شود. بنابراین، طبق نظر ما و کسانی که اخذ قصد الامر را ممکن می‌دانند، تفاوتی بین استصحاب وجوب و استصحاب بقاء الامر از نظر نتیجه وجود ندارد، هرچند که به طور صریح دو استصحاب جداگانه مطرح می‌شود.

تفکیک بین حکم عقل و استصحاب بقاء الامر

در این جا ابتدا باید تفکیک کنیم که یک بار عقل حکم می‌کند به «خروج عن العهده»، به این معنا که تکلیفی به زمه آمده و انسان باید علم به خروج از عهده تکلیف پیدا کند. در این صورت، آیا باید بگوییم که فعل را باید با قصد الامر انجام دهیم؟ در مقابل، یک بار عقل می‌گوید که «تحصیل الغرض» لازم است، ولو اینکه غرض احتمالی باشد، که در این صورت اشکال محقق اصفهانی مطرح می‌شود. ایشان می‌فرمایند که در امر واقعی، حتی اگر علم به آن داشته باشیم، عقل حکم به لزوم تحصیل غرض نمی‌کند، چه برسد به امر تعبدی.

اگر ما این دو مقوله را تفکیک کنیم، مسأله خیلی روشن تر خواهد شد. در جایی که اخذ قصد الامر ممکن نیست، ما می‌گوییم که امر با تمامی حدود و قیود آن انجام شده است و می‌توانیم استصحاب بقاء الوجوب را جاری کنیم و نه استصحاب بقاء الأمر را. اما در جایی که اخذ قصد الامر ممکن باشد، ما شک داریم که آیا امر به تمامی حدود و قیودش امتثال شده است یا نه؟ در این حالت، استصحاب بقاء الامر جاری می‌شود. در واقع، ما می‌گوییم که نمی‌دانیم آیا امر به حدود و قیودش انجام شده یا خیر، بنابراین بقاء الامر را استصحاب می‌کنیم.

به این ترتیب، به نظر ما، وقتی که اصل لفظی را بر اساس اصالة الاطلاق قائل می‌شویم، در آن مقام دیگر جایی برای اصل عملی نیست، اما اگر مشکلی در این باره وجود داشته باشد، در مقام عمل، اصل عملی جاری می‌شود. اولاً کلام آخوند در جریان اصالة الإستغال بنا بر مبنای خود ایشان صحیح است و ثانیاً بنا بر مبنای خودمان استصحاب جاری است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ

پاورقی

- [1] - محمد حسین اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 347-348.
- [2] - البته این موارد بر اساس آنچه که در پیاده سازی‌ها آمده، ذکر می‌شود. چرا که گاهی اوقات نکات دیگری در صوت وجود دارد که در نسخه‌های مکتوب این پیاده سازی‌ها نیامده است. به همین دلیل من نتوانستم دوباره صوت‌ها را گوش دهم. اگر شما تمایل داشتید، می‌توانید خودتان به آن‌ها گوش دهید. در آن دوره نیز فضایی زیادی حضور داشتند که از همان دروس پیداست که بحث‌ها و بگو مگوهای زیادی در جریان بوده است.
- [3] - نهاية الدراية ٣٤٧/٨.

- [4] - على حسيني ميلاني، تحقيق الأصول على ضوء أبحاث آية الله العظمى الوحيد الخراساني مد ظله (قم: مركز الحقائق الإسلامية، 1428)، ج 2، 110.
- [5] - همان، 110-111.
- [6] - همان، 111.

منابع

- اصفهاني، محمد حسين. نهاية الدراية في شرح الكفاية. ٦ ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- حسيني ميلاني، على. تحقيق الأصول على ضوء أبحاث آية الله العظمى الوحيد الخراساني مد ظله. ٩ ج. قم: مركز الحقائق الإسلامية، 1428.